

مصاحبه‌ای جنجال‌ساز آقای علیرضا میبیدی با آقای میرفطروس. و چندین مقاله‌ای که در این رابطه در موافقت و مخالفت با وی به دفتر روزنامه صبح ایران رسیده است

نوشته شاهین نژاد:

## جایی که حقیقت آزاد نیست، آزادی حقیقت ندارد



چندی است که همکار ارجمند ما، آقای علیرضا میبیدی، در برنامه‌های «پاران» خود در شبکه پارس، گپ و گفتی با آقای میرفطروس دارند. چهره‌ای که هر که هست، دارای تحصیلات و مطالعات بی‌شمار و کتاب‌هایی است، سیاسی و تحقیقی که نمودار آگاهی‌های ایشان از بسیاری از رویدادهای گذشته ایران را نیز شامل می‌شود. طی چند روز اخیر، روزنامه صبح ایران، چندین مقاله در زمینه‌ی این مصاحبه، با دیدگاه‌های حمایتی و یا مخالفت با ایشان دریافت کرده که گویا پارهای از نویسندگان از نظرات ایشان در رابطه با شادروان دکتر محمد مصدق رنجیده‌اند. اولین مقاله را که آقای شاهدهی نژاد (نمی‌دانم اسم اصلی است و یا مستعار) در حمایت از آقای میرفطروس نوشته‌اند. که با اجازه ایشان پارهای از کلمات تند را حذف کرده‌ایم که در زیر به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد. و در شماره‌های بعد دیگر مقالات رسیده را در این صفحه چاپ خواهیم کرد.

\*\*\*\*\*

با پژوهش‌های استاد میرفطروس در حدود پانزده سال پیش که از میهن به‌ار و با مهاجرت کردم آشنا شدم و پس از نخستین کتابی که از وی خواندم (ملاحظاتی در تاریخ ایران)، به دنبال دیگر نوشته‌هایش گشتم. در نگاهش به پدیده‌های تاریخی و فرهنگی، تیزبینی و ژرف‌نگری ویژه‌ای دیدم که هم نشان‌دهنده‌ی بی‌غرضی او در بازخوانی قصه‌ی پر غصه‌ی ایران و ایرانی و هم محصول دلیری ایشان در بیان یافته‌ها و تفسیرهایش بود. میرفطروس در آستانه‌ی آغاز انقلاب اسلامی، با نوشتن کتاب «اسلام شناسی» نشان داده بود که بر خلاف بیشتر به اصطلاح روشنفکران آن عصر، برای یک دستمال بازار قیصر به‌ای رایج آتش نمی‌کشد و برخلاف برخی مدعیان روشن‌اندیشی از هول حلیم، در دیگ «انقلاب شکوهمند اسلامی» و ویران‌سازی همه‌ی دستاوردهای مدرنیته‌ی ایران سده‌ی بیستم نمی‌افتد. وی هنگامی دست به این روشنگری دل‌آورانه در حوزه‌ی دین و تاریخ زد که مدعیان جریتهای لاییک و سکولار در مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر برای ابراز عبودیت به پیشگاه «رهبر انقلاب» به صف می‌ایستادند. از همان زمان، حساب میرفطروس از دیگران جدا بود و به عنوان یک «غیر خودی» توسط گروه‌های فشار ایدئولوژی‌های طالبانی شناسایی شد. در پی کند و کاو میرفطروس در تاریخ معاصر ایران که شاید مکملی بر کارهای اثرگذار و با ارزش وی از جمله کتاب «برخی منظره‌ها و مناظره‌ها فکری در ایران امروز» بود، کتاب «دکتر محمد مصدق: آسیب شناسی یک شکست» در چهار سال پیش منتشر شد. کتاب، حاوی مطالبی در باره‌ی دکتر مصدق بود که برای بسیاری از ما تازگی داشت. مصدق هم مانند هر سیاستمدار دیگری بزرگ از اشتباه و خطا نبود و کتاب میرفطروس با اشاراتی به این موارد، هاله‌ی تقدس و افسانه‌ای را از چهره‌ی پیامبرگونه‌ی او می‌زداید. برخی از این موارد مانند تهدید دکتر مصدق به قتل رزم آزا و مهدورالدم خواندن او، قابل تکریم نیست چون در گزارش‌های مذاکرات مجلس شورای ملی ثبت شده است. شماری دیگر از موارد، حاصل نگاه تحلیلی نویسنده به برخی شواهد و قرائن است و بنابراین تا اندازه‌ای وابسته به داوری خواننده خواهد بود. در مجموع، مانند هر نگاه نو و غیر کلیشه‌ای دیگری، این سنت شکنی میرفطروس می‌توانست آغاز مناسبی برای گفتگوها و مناظره‌های مستدل و سازنده در راستای دستیابی به اجماعی در باره‌ی بخش حساسی از تاریخ معاصر کشورمان باشد. «آسیب شناسی یک شکست» می‌توانست نقطه‌عطفی برای رسیدن به یک روایت واقعی، منصفانه، غیر اسطوره‌ای و غیر حماسی از جنگ‌های تریون و رویداد سده‌ی گذشته تاریخ کشورمان (بیست و هشت مرداد) باشد اگر و تنها اگر، مخالفان نگاه میرفطروس مانند هر پژوهنده‌ای در حوزه‌ی اندیشه، تاریخ و سیاست، با چشمانی شسته از غبار خشک اندیشی و روحیه‌ی فارغ از شعارزدگی، حقیقت را بالاتر از نگاه‌های ایدئولوژیک و مصالح سیاسی و حزبی خود می‌دانستند. ولی افسوس و صد افسوس، آنسانی که در کشوری آزاد زندگی کرده‌اند از موهبت آزادی بیان بهره‌مند شده و دستی بر قلم دارند، در صورت مخالفت با مطالبی از یک کتاب و یا مقاله، نقد و یا مروری بر آن می‌نویسند و وارد یک مباحثه و گفت‌وگو عقلانی و تمدنانه با نویسنده آن می‌شود. آنچه در هفته‌های گذشته گواه آن بوده‌ایم، هجومی هماهنگ که برنامه میرفطروس بوده است. گذشته از اینکه کتاب چهار سال پیش منتشر شده، واکنش پرخاشجویانه و عصبی ایشان پس از گذشت این مدت طولانی، از یکطرف، نشانه‌ی کارائی کتاب و استواری استدلالات میرفطروس در زدودن افسانه‌ها از عرصه‌ی تاریخ معاصر ایران است و از سوی دیگر، دشمنان کوبی و حتی پرونده‌سازی منتقدان، نشانه‌ی ضعف و زبونی کسانی است که با تکراری تمامیت خواه و انحصارطلب، راه اندیشه‌ی آزاد را می‌بندند. داستان، همان داستان ملال آور و اندوهناک روشنفکران جهان سوم است که به جای بویایی فکری و تواندیشی در مقوله‌های اجتماعی و سیاسی، روال ناخردانه‌ی مرید و مرادی را سالهاست ملکه ذهن خویش کرده‌اند. دردناک است ولی هر چه بیشتر می‌گذرد بیشتر به این نتیجه تلخ می‌رسیم که تا هنگامی که عرصه‌های رسانه‌ای و حوزه‌های فکری، جولانگاه فعالان «انقلاب شکوهمند اسلامی» باشد، بازسازی و نوسازی فرهنگی جامعه دستکم برای ایرانیان برون‌رزمی ممکن نیست. چرا نسل من و نسل پس از من باید تاوان کین خواهی‌های این منجمد شدگان در دوران جنگ سرد! چرا واکنش‌های پرخاشجویانه و عصبی گروهی به یک کار پژوهشی (با وجود کاستی‌های احتمالی آن) باید آنچنان زنده و غیر حرفه‌ای باشد که آبرو و اعتبار معترضان (که برخی از آنان جایگاهی در نزد طبقه کتابخوان و اهل اندیشه دارند) را زیر سوال ببرد؟! اگم انگیز است، چهره‌ای که برنامه‌ها تلویزیونی خویش را با عبارت «زنده باد آزادی» به پایان می‌برد، پس از چهل سال زندگی در کشوری آزاد، به جای پاسخ گویی مستدل و مشفقانه به نظرات میرفطروس، با حملات شخصی به وی، در پی بنده نسبت به اعتقاد این برنامه ساز ارجمند به آزادی بیان دیگران، ایجاد شبهه و گمان می‌کند. همین بزرگوار که از سوی مخالفان سیاسی خویش بارها مورد حملات شخصی قرار گرفته و مزه تلخ این بی‌اخلاقی را چشیده است، باید بر زشتی این گونه رویکردهای خویش، بیش از دیگران واقف باشد و این کاستی اخلاقی را رواج ندهد. فکاهی نویسنده توانایی یا سخیف‌ترین و از گان‌به میرفطروس می‌تازد تا بار دیگر یادآورمان شود که چقدر مرز میان طنز و ابتذال، ظرف و کمربند است. دیگری که در غرض ورزی کوس رقابت را از همه روده، با افسوس از اینکه در دوران تحصیل دانشگاه در تبریز، به میرفطروس هیجده ساله کمک مالی می‌کرده یاد می‌کند. براسی برخی از ما به چه ورطه‌ای سقوط کرده‌ایم؟! دکتر مصدق از رجال تاثیرگذار و خوشنام ایران در سده‌ی بیستم بود و مانند هر چهره‌ی تاریخی، می‌توان عملکرد او را نقد نمود و نقاط ضعف و قوتش را بررسی نمود. این حق طبیعی هر پژوهشگر حوزه‌ی تاریخ و سیاست است. آنچه میرفطروس در «آسیب شناسی یک شکست» بیان کرده، در پیچه‌ی تازه‌ای در باره‌ی دگردیسی اندیشه‌ی سیاسی از انقلاب مشروطه به انقلاب مشروطه (انقلاب اسلامی) است. متکیان و «رهروان مصدق» نمی‌توانند این حق مسلم را با اعمال فشار و ایجاد ارباب و جنگ روانی از کسی بگیرند همچنان که خود مصدق نیز با سانسور و اختناق میانه‌ای نداشت. اگر تلخیهای زندگی در غربت و با تبعید را پذیرفته‌ایم، باید دستکم از بزرگترین مزایای آن (یعنی آزادی بیان) بهره‌بریم و بهره‌جویم.